

آینهٔ کیتان

گفت‌وشنود:کجایدمت؟!

● گفت: رحیم‌مشایی به اتفاق چند نفر در مقابل سفارت انگلیس حکم زندان بقایى را آتش زد!
گفتم: چرا جلوى سفارت انگلیس؟!
گفت: اعلام کرده که محکومیت بقایى به دستور مستقیم ملکه انگلیس بوده! و وزیر خارجه انگلیس در سفر خود به ایران این دستور را به مسئولان قضائى جمهوری اسلامى ایران ابلاغ کرده است!
گفتم: حالا مگر بقایى کى هست که ملکه و دولت انگلیس خواهان محکومیت او بوده‌اند؟!
گفت: چه عرض کنم؟! در جای سم اسب آب جمع شده بود، مورچه افتاد کنوش و داد زد آهای مردم، چه نشسته‌اید که دنیا را دار د آر می‌برد!
گفتم: ای عوام! سر تا پای این جماعت انگلیسى است، دارند رد کم می‌کنند، مگر همین مشایى علنا از صهیونیست‌ها اشغالگر فلسطین حمایت نمى‌کرد و آنها را مردم اسرائیل نمى‌نامید؟! مگر نمى‌گفت دوران اسلام‌گرایی تمام شده است؟! مگر رسما دنبال حذف اسلام و جایگزینی مکتب ایرانی به جای مکتب اسلام نبودند؟! ...

گفت: خب، انگلیس از عوامل خود‌غیر از مخالفت با اسلام، مخالفت با اسلام‌گرایی و به‌رسمیت‌شناختن رژیم صهیونیستی چه انتظار دیگری دارد؟! همه آنچه را که انگلیس می‌خواهد، این جماعت بی‌کم‌وکاست انجام داده‌اند، بنابراین کم‌شعورترین آدم‌ها هم باور نمى‌کنند که این جماعت عامل انگلیس نباشند.
گفتم: این حرکتشان هم ادامه همان کاسه‌لیلى انگلیس است! و مى‌خواهند برای انگلیس که بارها از ایران سیلى خورده است کسب وجهه کنند و آن را کشور قدرتمندى جا بزنند که حتى بر مقررات ایران اسلامى هم سیطره دارد! یعنى آرزوى انگلیس را به خیر تبدیل کرده‌اند!

گفتم: ولى علقشان قد نداده که دارند هویت خودشان را فاش مى‌کنند!
گفتم: یارو توى آینه نگاه کرد و به تصویرش گفتم، خیلی برام آشنا به نظر مى‌رسى! و بعد از چند دقیقه گفت، آهان فهمیدم، دیروز توى سلمانى روبه‌رویم نشسته بودی!

جمهوری اسلامی

کدام مصلحت؟

● **مسبح مهاجرى:** تجمع چند نفر از سران جریان انحرافى در برابر سفارت انگلیس در تهران و متهم‌ساختن قوه قضائیه جمهوری اسلامى ایران به گرفتن دستور از دولت انگلیس برای صدور حکم محکومیت یكى از سران این جریان که هفته گذشته بازداشت و به زندان منتقل شد، اوج ساختارشکنى علیه نظام جمهوری اسلامى بود.
نفر دوم این جریان ساختارشکن، هم‌زمان با متهم‌ساختن نظام جمهوری اسلامى به تسلیم‌بودن در برابر انگلیس، کاغذهایى که متن حکم محکومیت نفر سوم این‌جریان در دادگاه معرفى مى‌کرد را به آتش کشید تا چنین وانمود کند که برای نجات جمهوری اسلامى ایران از سلطه انگلیس تلاش مى‌کند و مردم ایران را برای پایان دادن به سلطه انگلیس بر کشورشان به این جریان بپیوندند!
تهمت وابستگی به دولت انگلیس، علاوه بر اینکه دروغ آشکار است، اهانت بزرگى به دستگاه قضائى و مسئولان نظام جمهوری اسلامى از صدر تا ذیل است. ... سران سه قوه، نخبگان کشور و حتى روحانیون بلندپایه‌ای که در روزی‌کارآوردن رأس این جریان انحرافى دخالت داشتند و از او حمایت مى‌کردند اکنون به این نتیجه رسیده‌اند که او و جریان انحرافى او برخلاف مصالح کشور و نظام عمل مى‌کنند و نباید به آنها مجال ادامه این بازی‌ها داده شود.
مردم نیز با این سؤال بزرگ مواجهند و برای آن پاسخی نمى‌یابند که چرا با این جریان گستاخ برخورد نمى‌شود؟ اگر هرکسى آزاد است بگوید، پس چرا با کسانی که همین جریان انحرافى را افشا کردند و درباره خطر آنها هشدار دادند برخورد‌های شدید شد؟ اگر مصلحتى دراین عدم برخورد وجود دارد، این چه مصلحتى است که نه سران قوا آن را مى‌فهمند، نه نخبگان و نه مردم؟

اعتراض

سایه‌روشن استیضاح‌ها

● **عباس آخوندی، وزیر راه‌وشهرسازی:** پرسش این است که چرا استیضاح‌کنندگان با آگاهی از پرهزینه‌بودن آن، در گفتار و کردار به‌طور گسترده‌ای به آن دست نمى‌یازند؟ من پاسخ آن را در نبود و یا ضعف عرصه‌های عمومى گفت‌وگوى ملی در ایران مى‌دانم. در ایران، رابطه بین مجلس و دولت و یا حتى بین جامعه مدنى و نهاد‌های رسمى بسیار خشک و رسمى و بدون روح مفاهمه است. من تاکنون ده‌ها بار تلاش کرده‌ام که با نمایندگان محترم کمیسیون عمران مجلس در فضایی خارج از فضای رسمى کمیسیون گفت‌وگوى آزاد داشته باشم. هر بار هم که مطرح کرده‌ام، دوستان کمیسیون موافقت کرده‌اند لیکن، در عمل چنین گفت‌وگویی پى‌نمى‌گیرد. در فضای کمیسیون و یا صحن علنى مجلس، همه‌چیز رسمى، با محدودیت زمانى و بدون انعطاف است، چاره‌ای هم جز این نیست. این منطق یک گفت‌وگوى رسمى است. لیکن، این روش تنها مى‌تواند بخشى از کل فرآگرد گفت‌وگوى اجتماعى، آن هم برای رسمیت‌بخشیدن نهایی به یک گفت‌وگوى طوئانی باشد. اگر کل گفت‌وگو به آن محدود شود، تجربه من این است که فقط مى‌تواند موجب سوتفاهم شود.

politics@sharghdaily.ir

سیاست

ملی‌شدن صنعت نفت در گفت وگو با دکتر موسی غنی‌نژاد

شاه از برکنارکردن مصدق واهمه داشت



دکتر موسی غنی‌نژاد، شرف

طول کشید تا تولید را به سطح قبلی رساندند.

۴ ورامینی: انگلیسی‌ها می‌توانستند بیایند
طی قراردادهای جدید، مانند قراردادهایی که الان در تمام کشورهای حاشیه خلیج فارس بسته می‌شود، کشورهای که اتفاقا هنوز هم تکنولوژی و نیروی انسانی ماهر را ندارند، اما طرف‌های خارجی پیمانکار به‌واسطه قراردادهایی که امضا می‌کنند، متعهد می‌شوند در قالب قراردادهایی مثل بای‌بک سودشان را بردارند، تکنولوژی‌شان را منتقل کنند، نیروی انسانی کشورهای میزبان را آموزش دهند و...، اما می‌بینیم که غربی‌ها علما این کار را انجام ندادند و می‌بینیم که آنها هم به نوعی تمامیت‌خواه بودند. این در زمان نظران‌الدین‌شاه به امضا رسیده بود. کلیت این قرارداد این‌طور بود که ایران نظارتی بر اکتشاف، استخراج و فروش نفت نداشت و فقط سالانه ۱۶ درصد سود از آنجا دریافت می‌کرد. به نظر شما چنین قراردادی چگونه می‌توانست تعدیل شود؟

غنی‌نژاد: قراردادی یک بار در دوره رضاشاه تعدیل شده بود و چون معادن نفت در دوره مالکیت دولت بود، هر زمان امکان تعدیل در آن وجود داشت، یعنی دولت‌ها می‌توانستند با استناد به قوانین بین‌المللی و حق حاکمیت ملی و نیز قوانین داخلی، خواستار احقاق حقوق پیمانال‌شده مردم ایران باشند که حیانا از طریق امتیازاتی که دولت‌های قبلی واگذار کرده‌اند صورت گرفته است. امکان مذاکرات مجدد وجود داشت؛ همچنان که به دنبال قراردادهای جدید نفتی میان آمریکا و عربستان سعودی (معروف به قراردادهای ۵۰-۵۰)، انگلیسی‌ها به درخواست ایران برای مذاکره مجدد پاسخ مثبت دادند. حتی شما دیدید این پیروزی مصدق که می‌گویند در دادگاه به دست آورده است، در واقع این بود که این گفت ما داریم حاکمیت ملی خودمان را اعمال می‌کنیم. این خاک ماست. شما آمدید اینجا دارید کاری انجام می‌دهید. یک قراردادی هم قبلا بسته‌اید. حالا ما آن قرارداد را مناسب نمی‌دانیم و می‌گوییم به نفع ما نیست و مردم ایران آن را قبول ندارند، پس دوباره باید پای میز مذاکره بنشینیم. همیشه می‌شد این کار را انجام داد. منتها اینکه جقدر توانمند امتیاز بگیرید، بستگی به مهارت شما در مذاکره و توان اقتصادی و سیاسی شما دارد.

۴ ورامینی: به نظر می‌رسد مصدق هم همین کار را انجام می‌داد. اما اول در پی آن بود تا مالکیت ایران بر منابع نفتی را ثابت کند و بعد بر سر این منابع ملی دست بگذارد. اما این قراردادها، منتها این‌ها حاکمیت غنی‌نژاد، اصلا نیازی به اثبات نبود.
کسی حرفی راجع به این موضوع نداشت. کسی در مالکیت آن مخازن نفتی بحثی نداشت. اما بخشی از اینها طبق قراردادی معین یا مدت زمان مشخصی اجاره داده شده بود. دولت ایران می‌توانست در شرایط آن قرارداد خواستار تجدید نظر شود و در آقا هم همین را می‌خواستند، اما وقتی در مذاکرات موفق به قبولاندن خواسته‌های خود به طرف انگلیسی نشدند، موضوع ملی‌کردن صنعت نفت را در ایران مطرح کردند و اینکه انگلیسی‌ها باید از ایران بروند. در این جریان ما هم به‌لحاظ اقتصادی و هم به‌لحاظ سیاسی منتظر شدیم. ما انگلیسی‌ها را بیرون کردیم اما در عوض مجبور شدیم تمام خسارت‌ها‌هاشان را بدین حساب و کتاب درست پرداخت کنیم و بعد هم که دوباره آمدند.

۴ ورامینی: اگر آمریکا و انگلیس نفت ایران را می‌خریدند که مصدق هم اصرار داشت نفت را بفروشد- همان‌طور که در خاطرات و تأملات داشت- می‌کند- باز هم پروژه مصدق شکست می‌خورد؟

غنی‌نژاد: واقعیت این است که ایران توان مهندسی و مدیریتی اکتشاف و استخراج نفت را نداشت و ناگزیر بود دراین‌باره به خارجی‌ها متوسل شود. خیال‌باقی‌های دکتر مصدق و برخی از طرفداران خوش‌خیال و نادان وی در نهایت کار دشستان داد. در مذاکرات براساس توانایی‌ها و قدرت واقعی می‌توان چانه‌زنی کرد نه براساس خیال‌پردازی. آرمان‌های و شعارهای احساسی.

۴ ورامینی: آقای دکتر، حتما شنیده‌اید که مصدق در جاهای مختلف، مثلا به خبرنگار فرانسوی می‌گوید من نفت را به نصف قیمت می‌فروشم یا با آمریکا مذاکره می‌کنم که نفت را بخرند. خوب چگونه می‌خواستند این نفتی را که تکنولوژی‌اش در ایران آن زمان نبوده، استخراج کند؟ یعنی مصدق داشته بلوف می‌زد؟

غنی‌نژاد: نه. بحث بر سر مقدار خیلی کمی بود که داشتند. آن روز را بحث می‌کرد. وگرنه برنامه طوئانی مدتی در کار نبود. آنها نمی‌توانستند سابق نفت استخراج کنند. حتی پس از تشکیل کمیسیون و آمدن خارجی‌ها و از جمله انگلیسی‌ها به ایران مدت‌ها

۴ ورامینی: انگلیسی‌ها می‌توانستند بیایند
طی قراردادهای جدید، مانند قراردادهایی که الان در تمام کشورهای حاشیه خلیج فارس بسته می‌شود، کشورهای که اتفاقا هنوز هم تکنولوژی و نیروی انسانی ماهر را ندارند، اما طرف‌های خارجی پیمانکار به‌واسطه قراردادهایی که امضا می‌کنند، متعهد می‌شوند در قالب قراردادهایی مثل بای‌بک سودشان را بردارند، تکنولوژی‌شان را منتقل کنند، نیروی انسانی کشورهای میزبان را آموزش دهند و...، اما می‌بینیم که غربی‌ها علما این کار را انجام ندادند و می‌بینیم که آنها هم به نوعی تمامیت‌خواه بودند. این در زمان نظران‌الدین‌شاه به امضا رسیده بود. کلیت این قرارداد این‌طور بود که ایران نظارتی بر اکتشاف، استخراج و فروش نفت نداشت و فقط سالانه ۱۶ درصد سود از آنجا دریافت می‌کرد. به نظر شما چنین قراردادی چگونه می‌توانست تعدیل شود؟

غنی‌نژاد: قراردادی یک بار در دوره رضاشاه تعدیل شده بود و چون معادن نفت در دوره مالکیت دولت بود، هر زمان امکان تعدیل در آن وجود داشت، یعنی دولت‌ها می‌توانستند با استناد به قوانین بین‌المللی و حق حاکمیت ملی و نیز قوانین داخلی، خواستار احقاق حقوق پیمانکاران باشند که حایانا از طریق امتیازاتی که دولت‌های قبلی واگذار کرده‌اند صورت گرفته است. امکان مذاکرات مجدد وجود داشت؛ همچنان که به دنبال قراردادهای جدید نفتی میان آمریکا و عربستان سعودی (معروف به قراردادهای ۵۰-۵۰)، انگلیسی‌ها به درخواست ایران برای مذاکره مجدد پاسخ مثبت دادند. این پیروزی مصدق که می‌گویند در دادگاه لاهه به دست آورده است، در واقع این بود که این گفت ما داریم حاکمیت ملی خودمان را اعمال می‌کنیم

غنی‌نژاد: در حکومت هوگو چاوز هم همین‌طور بود. آنجا هم مخالفان می‌توانستند حرف بزنند؛ اما تا یک حدی. تا آن حدی که قدرت‌ش را به چالش نکشند. آن موقع عکس‌العمل نشان می‌داد. عکس‌العملش هم این بود که توده‌هایی را که اکثرشان موافق او بودند، علیه آنهایی که مخالفش بودند، تهجیح می‌کرد و به جان هم می‌انداخت. طرفداران مصدق هم محض اطلاع شما همین کار را می‌کردند. در دوره مصدق هم یک عده چماق‌کش حرفه‌ای طرفدار دکتر مصدق بودند که سراغ مخالفت‌ش می‌رفتند و مجالس‌شان را به هم می‌زدند. آنها هم شعبان بی‌مخ‌های خودشان را داشتند و پنهان هم نمی‌کردند. بعدا چون تمایل روشنفکران را با طرفی بود، همه آنها را از حافظه تاریخی پاک کردند. می‌دانید که آقای کاشانی در ماه‌های آخر با مصدق مخالفت می‌کرد و در دو، سه ماه آخر این مخالفت علنی شده بود. جلساتی که آنجا برگزار شد، واهمه داشت. آمریکایی‌ها به او اعتراض کردند که این کار را انجام می‌دهد. تنها تعبیری که از کودتا می‌شود کرد، همین است که چرا آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها شاه را ترساندند و مجبور کردند نامه برکناری مصدق را امضا کنند. این کار دخالّت در امور داخلی ایران بود. بله اگر این کار را محکوم کنید، حق با شماست. به تعبیری این کار کودتاست ولی این اصلا مؤثر واقع نشد. ۲۵ مرداد آن کودتا شکست خورد، مصدق کنار رفت. بعد هم گزارش دفتر مرکزی سیا در آمریکااست که می‌گوید عملیات آژاکس شکست خورد- و دولت مصدق را نمی‌شود برکنار کرد و به دولت آمریکا توصیه می‌کند که خودتان را برای مذاکره با مصدق آماده کنید. آنها فکر می‌کردند بگر برکناری دکتر مصدق بیکری می‌شود. هم‌اکنون عمده مرداد چه اتفاقی افتاد؟ می‌گویند دوباره آمریکایی‌ها کودتا کردند.

۴ ورامینی: این جزء دوم نقشه‌شان بود؟
غنی‌نژاد: اصلا نقشه دومی وجود نداشت.
۴ ورامینی: پس آن دلارهای ناخورده در حبیب‌شان با آن استناد سیا که هماهنگ کرده بودند، چه چیزی بود؟

غنی‌نژاد: دلارها مربوط به اقدام قبلی است که به نتیجه نرسید. تازه مگر چقدر بود؟ ببینید اینها اصلا توهین به ملت ایران است که بگوییم مثلا با ۶۰ هزار دلار که بخش عمده آن هم هزینه نشد، در ایران رژیم عوض کردند. ۲۵ مرداد عده‌ای از بازار راه افتادند و آمدند به میدان توپخانه و بالاتر، ارتشی‌های طرفدار شاه هم که دیدند عده‌ای در خیابان‌ها هستند، قوت قلب گرفتند. آنها که از اتفاقات روزهای قبل ترسیده بودند و گمان می‌کردند موضوع برکناری شاه و کمونیستی‌کردن کشور است، به تظاهرکنندگان پیوستند. خب آن طرف هم درست و نادرست تبلیغات می‌کردند. آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها هم همین‌طور بی‌کار نشسته بودند. اما ابتکار عمل در روز ۲۸ مرداد به هیچ‌وجه در دست خارجیان نبود. آنچه با مشارکت عده قبلیی از مردم و پشتیبانی نیروهای مسلح در روز ۲۸ مرداد در کشور اتفاق افتاد، نتیجه دست‌کشیدن اکثریت مردم از پشتیبانی دولت دکتر مصدق بود. تسبیب‌دادن تغییر دولت به مثنی اوباش و فواحش توهین به مردم ایران است. اوباش‌نامیدن مخالفان سیاسی از سنت‌های مذمومی است که مصدقی‌ها و توده‌ای‌ها از آن زمان به شدت ترویج کرده‌اند. باید بدانید که شعبان بی‌مخ در روز ۲۸ مرداد در زندان بود و در بعدازظهر ۲۸ مرداد او را آزاد کردند؛ یعنی زمانی که آن با‌اصطلاح کودتا پیروز شده بود.

وقتی خانه دکتر مصدق را غارت می‌کردند، او [دکتر صدیقی] به اتفاق دکتر مصدق و دکتر شایگان می‌روند از دیوار بالای روی پشت‌بام همسایه در گوشه‌ای می‌نشینند. دکتر شایگان می‌گوید «بد شد». مصدق یک‌مرتبه از جا می‌پرد و می‌گوید «چی بد شد؟ بایستیم این ارازل‌اوباش ما را در مجلس ساقط کنند. درحالی‌که حالا دوبرقدرت ما را ساقط کردند. خیلی هم خوب شد. چی چی بد شد».

صدیقی و امثال او خیلی به مصدق فشار آورده بودند که مجلس را منحل نکند، چون با این کار دست شاه برای برکناری دکتر مصدق باز می‌شد. آن‌موقع مصدق می‌گفت که شاه جرئت چنین کاری را ندارد و بعد معلوم شد شاه تحت فشار آمریکایی‌ها آن حکم‌ها را امضا کرد. منظور شایگان از اینکه می‌گفت بد شد این موضوع بود که به برکناری مصدق منجر شد. اما آن طرف (دکتر مصدق) می‌گوید که نه، خیلی هم خوب شد؛ برای اینکه اگر آن مجلس منحل نمی‌شد، بعدا او را استیضاح می‌کردند و می‌گفتند که مجلس فلانی را استیضاح کرد و برانداخت؛ یعنی مردم برانداختند اما حالا می‌گویند خارجی‌ها برانداختند. در اینجا آن فرضیه مربوط به انگیزه وجیه‌المله‌شدن محتمل به نظر می‌رسد. اگر این فرضیه درست باشد، علت امتناع دکتر مصدق از کشاندن مردم به صحنه، که در آن اوضاع و احوال می‌توانست نتایج پیش‌بینی‌ناپذیری داشته باشد، تا حدودی روشن می‌شود. در فاصله آن سه روز تا ۲۷ مرداد، توده‌های رابخند به خیابان‌ها و تظاهرات کردند، مجسمه‌های شاه را سرنگون کردند و شعاران جمهوری جمهوری سر دادند. مصدق مخالف این کارها بود. او درواقع به بن‌بست رسیده بود. برای اینکه از این بن‌بست با سربلندی بیرون بیاید، ظاهرا ترجیح می‌داد همین اتفاق بیفتد؛ یعنی او را به‌اصطلاح «بارقدرت‌ها» ساقط کنند. راه اصولی البته این بود که حکم برکناری را می‌پذیرفت و کنار می‌رفت و خود را در مقام رهبر اپوزیسیون قانونی حفظ می‌کرد. اینکه چرا پذیرفت حکم سؤال اساسی است. دکتر مصدق و طرفدارانش توضیحاتی در این‌باره می‌دهند که اغلب کودکانه و غیرقابل‌قبول است. مثلا دست‌خط مخدوش بود و مال خود شاه نبود. خب یک تماسی با دربار یا خود شاه حقیقت را معلوم می‌کرد. دکتر مصدق مضمون حکم برکناری خود را تا سه روز بعد، یعنی تا ۲۸ مرداد علنی نکرد. روز ۲۵ مرداد دولت اعلام کرد که اقدامی برای کودتا صورت گرفته و به شکست انجامیده است. مردم هم به خیابان‌ها ریختند و ابتکار عمل به دست افراطیون و توده‌های افتاد. این تظاهرات هراس در دل مردمان عادی، بازاربان و روحانیون انداخت. اشتباه بزرگ دکتر مصدق، درواقع، امتناع از پذیرفتن حکم قانونی بود. شما اگر تاریخ را با دقت بخوانید متوجه می‌شوید که جقدر آن را تحریف کرده‌اند و این کار را عمدتا طرفداران مصدق و چپ‌ها و روشنفکران انجام دادند. شاه مخالفتی با ملی‌کردن صنعت نفت از سوی دکتر مصدق نداشت. شاه از اینکه مصدق را برکنار کند، واهمه داشت. آمریکایی‌ها به او فشار آوردند که این کار را انجام دهد. تنها تعبیری که از کودتا می‌شود کرد، همین است که چرا آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها شاه را ترساندند و مجبور کردند نامه برکناری مصدق را امضا کنند. این کار دخالت در امور داخلی ایران بود. بله اگر این کار را محکوم کنید، حق با شماست. به تعبیری این کار کودتاست ولی این اصلا مؤثر واقع نشد. ۲۵ مرداد آن کودتا شکست خورد، مصدق کنار رفت. بعد هم گزارش دفتر مرکزی سیا در آمریکااست که می‌گوید عملیات آژاکس شکست خورد- و دولت مصدق را نمی‌شود برکنار کرد و به دولت آمریکا توصیه می‌کند که خودتان را برای مذاکره با مصدق آماده کنید. آنها فکر می‌کردند دیگر برکناری دکتر مصدق بیکری می‌شود. هم‌اکنون عمده مرداد چه اتفاقی افتاد؟ می‌گویند دوباره آمریکایی‌ها کودتا کردند.

۴ اوقاجی: این جزء دوم نقشه‌شان بود؟
غنی‌نژاد: اصلا نقشه دومی وجود نداشت.
۴ ورامینی: پس آن دلارهای ناخورده در حبیب‌شان با آن استناد سیا که هماهنگ کرده بودند، چه چیزی بود؟
غنی‌نژاد: دلارها مربوط به اقدام قبلی است که به نتیجه نرسید. تازه مگر چقدر بود؟ ببینید اینها اصلا توهین به ملت ایران است که بگوییم مثلا با ۶۰ هزار دلار که بخش عمده آن هم هزینه نشد، در ایران رژیم عوض کردند. ۲۵ مرداد عده‌ای از بازار راه افتادند و آمدند به میدان توپخانه و بالاتر، ارتشی‌های طرفدار شاه هم که دیدند عده‌ای در خیابان‌ها هستند، قوت قلب گرفتند. آنها که از اتفاقات روزهای قبل ترسیده بودند و گمان می‌کردند موضوع برکناری شاه و کمونیستی‌کردن کشور است، به تظاهرکنندگان پیوستند. خب آن طرف هم درست و نادرست تبلیغات می‌کردند. آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها هم همین‌طور بی‌کار نشسته بودند. اما ابتکار عمل در روز ۲۸ مرداد به هیچ‌وجه در دست خارجیان نبود. آنچه با مشارکت عده قبلیی از مردم و پشتیبانی نیروهای مسلح در روز ۲۸ مرداد در کشور اتفاق افتاد، نتیجه دست‌کشیدن اکثریت مردم از پشتیبانی دولت دکتر مصدق بود. تسبیب‌دادن تغییر دولت به مثنی اوباش و فواحش توهین به مردم ایران است. اوباش‌نامیدن مخالفان سیاسی از سنت‌های مذمومی است که مصدقی‌ها و توده‌ای‌ها از آن زمان به شدت ترویج کرده‌اند. باید بدانید که شعبان بی‌مخ در روز ۲۸ مرداد در زندان بود و در بعدازظهر ۲۸ مرداد او را آزاد کردند؛ یعنی زمانی که آن با‌اصطلاح کودتا پیروز شده بود.

وقتی خانه دکتر مصدق را غارت می‌کردند، او [دکتر صدیقی] به اتفاق دکتر مصدق و دکتر شایگان می‌روند از دیوار بالای روی پشت‌بام همسایه در گوشه‌ای می‌نشینند. دکتر شایگان می‌گوید «بد شد». مصدق یک‌مرتبه از جا می‌پرد و می‌گوید «چی بد شد؟ بایستیم این ارازل‌اوباش ما را در مجلس ساقط کنند. درحالی‌که حالا دوبرقدرت ما را ساقط کردند. خیلی هم خوب شد. چی چی بد شد».

صدیقی و امثال او خیلی به مصدق فشار آورده بودند که مجلس را منحل نکند، چون با این کار دست شاه برای برکناری دکتر مصدق باز می‌شد. آن‌موقع مصدق می‌گفت که شاه جرئت چنین کاری را ندارد و بعد معلوم شد شاه تحت فشار آمریکایی‌ها آن حکم‌ها را امضا کرد. منظور شایگان از اینکه می‌گفت بد شد این موضوع بود که به برکناری مصدق منجر شد. اما آن طرف (دکتر مصدق) می‌گوید که نه، خیلی هم خوب شد؛ برای اینکه اگر آن مجلس منحل نمی‌شد، بعدا او را استیضاح می‌کردند و می‌گفتند که مجلس فلانی را استیضاح کرد و برانداخت؛ یعنی مردم برانداختند اما حالا می‌گویند خارجی‌ها برانداختند. در اینجا آن فرضیه مربوط به انگیزه وجیه‌المله‌شدن محتمل به نظر می‌رسد. اگر این فرضیه درست باشد، علت امتناع دکتر مصدق از کشاندن مردم به صحنه، که در آن اوضاع و احوال می‌توانست نتایج پیش‌بینی‌ناپذیری داشته باشد، تا حدودی روشن می‌شود. در فاصله آن سه روز تا ۲۷ مرداد، توده‌های رابخند به خیابان‌ها و تظاهرات کردند، مجسمه‌های شاه را سرنگون کردند و شعاران جمهوری جمهوری سر دادند. مصدق مخالف این کارها بود. او درواقع به بن‌بست رسیده بود. برای اینکه از این بن‌بست با سربلندی بیرون بیاید، ظاهرا ترجیح می‌داد همین اتفاق بیفتد؛ یعنی او را به‌اصطلاح «بارقدرت‌ها» ساقط کنند. راه اصولی البته این بود که حکم برکناری را می‌پذیرفت و کنار می‌رفت و خود را در مقام رهبر اپوزیسیون قانونی حفظ می‌کرد. اینکه چرا پذیرفت حکم سؤال اساسی است. دکتر مصدق و طرفدارانش توضیحاتی در این‌باره می‌دهند که اغلب کودکانه و غیرقابل‌قبول است. مثلا دست‌خط مخدوش بود و مال خود شاه نبود. خب یک تماسی با دربار یا خود شاه حقیقت را معلوم می‌کرد. دکتر مصدق مضمون حکم برکناری خود را تا سه روز بعد، یعنی تا ۲۸ مرداد علنی نکرد. روز ۲۵ مرداد دولت اعلام کرد که اقدامی برای کودتا صورت گرفته و به شکست انجامیده است. مردم هم به خیابان‌ها ریختند و ابتکار عمل به دست افراطیون و توده‌های افتاد. این تظاهرات هراس در دل مردمان عادی، بازاربان و روحانیون انداخت. اشتباه بزرگ دکتر مصدق، درواقع، امتناع از پذیرفتن حکم قانونی بود. شما اگر تاریخ را با دقت بخوانید متوجه می‌شوید که جقدر آن را تحریف کرده‌اند و این کار را عمدتا طرفداران مصدق و چپ‌ها و روشنفکران انجام دادند. شاه مخالفتی با ملی‌کردن صنعت نفت از سوی دکتر مصدق نداشت. شاه از اینکه مصدق را برکنار کند، واهمه داشت. آمریکایی‌ها به او فشار آوردند که این کار را انجام دهد. تنها تعبیری که از کودتا می‌شود کرد، همین است که چرا آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها شاه را ترساندند و مجبور کردند نامه برکناری مصدق را امضا کنند. این کار دخالت در امور داخلی ایران بود. بله اگر این کار را محکوم کنید، حق با شماست. به تعبیری این کار کودتاست ولی این اصلا مؤثر واقع نشد. ۲۵ مرداد آن کودتا شکست خورد، مصدق کنار رفت. بعد هم گزارش دفتر مرکزی سیا در آمریکااست که می‌گوید عملیات آژاکس شکست خورد- و دولت مصدق را نمی‌شود برکنار کرد و به دولت آمریکا توصیه می‌کند که خودتان را برای مذاکره با مصدق آماده کنید. آنها فکر می‌کردند دیگر برکناری دکتر مصدق بیکری می‌شود. هم‌اکنون عمده مرداد چه اتفاقی افتاد؟ می‌گویند دوباره آمریکایی‌ها کودتا کردند.

۴ اوقاجی: این جزء دوم نقشه‌شان بود؟
غنی‌نژاد: اصلا نقشه دومی وجود نداشت.
۴ ورامینی: پس آن دلارهای ناخورده در حبیب‌شان با آن استناد سیا که هماهنگ کرده بودند، چه چیزی بود؟

● یکی از کشورهای

که به‌کام خود کشید و آن را ساقط کرد، یمن است. علی

عبدالله صالح پس از مقاومتی خونین و سوختن در

آتش خشم ملت، مجبور به کناره‌گیری و فرار به

عربستان شد. معاون او، عبداله منصور هادی،

به‌جای او آمد و قبول اصلاحات داد، اما بحران

همچنان باقی ماند و هر روز ابعاد آن گسترده‌تر

شده و به جنگی داخلی انجامید که در نهایت به

قطع‌نامه شماره ۲۲۱۶ شورای امنیت در حمایت از

حکومت منصور منجر شد. عربستان نیز در ظاهر به

بهبانه حمایت از همین قطع‌نامه، اختلافی مضحک

ساخته و به جنگ یمن وارد شد. اما بحران یمن

چه اطرافى دارد که منجر به این وضعیت شد؟

چرا فرستادگان ویژه سازمان ملل (اسامیل شیخ

احمد و مک‌گولدريک) یکی پس از دیگری استعفا

می‌دهند؟ چرا مذاکرات صلح نیز مانند آنچه در

کویت بود، همگی به بن‌بست خورده و می‌خورند؟

بحران یمن جنگی داخلی است یا جنگی میان

چند کشور؟ چه آینده‌ای در انتظار یمن است و آخر

اینکه ایران در این سیر تحولات، کجای بازی ایستاده

است؟ در پاسخ به سوالات، باید نقشه‌ای از بازیگران

یمن ترسیم کرد. عمده نیروهای فعال در عرصه

سیاسی-نظامی یمن را می‌توان در پنج بازیگر عمده

تقسیم کرد.

۱- جبهه شمال (صنعا): در عهد جمال

عبدالناصر و حیات سیاسی بلوک شرق و البته

رقابت بین‌المللی با بلوک غرب، یمن نیز مانند

سایر کشورهای فرورفته در تفکر ظاهری کمونیسم

(مانند کره و ویتنام)، به دو قسمت شمال و جنوب

تقسیم می‌شد. عبدالناصر که ادعای رهبری جهان

عرب را داشت (هنوز هم هیچ شخصیتی در جهان

عرب از لحاظ قدرت رهبری کاربزمایک، گستره و

عمق تفکر، بلاغت در سخنوری و هزاران حسن

دیگر به پای او نرسیده است) و بلوک شرق از جبهه

جنوب حمایت می‌کردند و در مقابل قبضل،

پادشاه عربستان سعودی و بلوک غرب از جبهه

شمال. نتیجه این کشمکش بیرونی با مرگ جمال

عبدالناصر و البته ضعف دامن‌گیر بلوک شرق، به

پیروزی شمال منجر شد. جبهه شمال که از آن، به

جبهه صنعا هم یاد می‌شود، قدرت خود را بر جنوب

که از آن به جبهه عدن نیز نام می‌برند، تحمیل کرد.

علی عبدالله صالح در بدو این اتفاق، یعنی ۱۹۹۰،

به نمایندگی از شمال به همه یمن حکم راند، اما

به‌تدریج پایگاه خود را در میان جبهه شمال هم

از دست داد. جبهه شمال به‌صورت تاریخی به

عربستان وابسته است و هم‌اکنون نیز عبدالربه

منصور که رهبری ظاهری آن را بر عهده دارد،

دست‌نشانده‌ای بیش نیست. شمال همیشه خود

را از جنوب برتر دیده و هیچ‌گاه اشتراک آنان را در

حکومت نمی‌پذیرند.

۲- جبهه جنوب (عدن): شکست خورده و

تحقیرشده یمن بازی شمالی و جنوبی که از ۱۹۹۰

تحت تسلط شمال بوده، اکنون سر به شورش

برداشته و از طریق اتحاد با حوثی‌های شرق نشین،

موقعیت خود را در پایتخت تاریخی خود، یعنی

عدن، به‌شدت تحکیم کرده و در سال ۲۰۱۵ صنعا

را نیز به دست آورده و هادی را به عربستان فراری

داده است. جالب آنکه جنوب جدید، حاصل جمع

اضداد بود: جبهه عدن، حوثی‌ها و از شمال‌رانده‌ای

به‌نام علی عبدالله صالح. اما این اتحاد پابرجا

نماند، صالح خود و جنوب را به سمت امارات

متحده نزدیک کرد و جان خود را بر سر این معامله

گذاشت. اما جنوب هر روز به امارات نزدیک‌تر و از

حوثی‌ها دورتر می‌شود و این اتفاق از سوی فرزند

صالح به‌شدت بیکری می‌شود. هم‌اکنون عمده

قدرت در جنوب در اختیار شورای انتقالی جنوب و

عیدروس الزیدی است.

۳- حوثی‌ها: مغضوبان عربستان که اکنون

اتحاد خود با عدن را نیز از دست داده‌اند، از میان

متحندان خود فقط ایران را دارند. شرق یمن و

حوثی‌ها، قربانی جغرافیای هادی می‌آیند. دلارهای

عربستان دارند، اما مانند آنان در مقابل ظلم دولت

مرکزی سکوت نکرده‌اند. در ابتدای مناقشه یمن با

جنوب و صالح هم‌پیمان بودند، اما چون خیانت